

آرزوهای فرخ نگهدار!

"دلم می‌خواست مثل بیژن باشم"

شباهنگ راد

تحریفِ حقایق و تطهیرِ چهره‌ی خُودی، از زمره مظاهر و جلوه‌های سیاسی جوامعی سرمایه‌داری‌ست. مظاهر و جلوه‌هایی که متأسفانه در درونِ بعضاً افشار متفاوت و اپوزیسیون ریشه دوانده است. داستان و حدیث، عجیب و غریبی‌ست که چگونه آدمی و آدمیان، در تلاش‌اند تا از مایه‌های دیگران، مایه گیرند و راستی‌های امروزی خود را، با ماسیدن به پراتیک و باوری گذشته‌گان، توجیه نمایند؛ دارند شتابان از قبل آنان می‌خورند، تا بر بی‌هویتی و بر انحرافات سیاسی خود سرپوش به‌گذارند. به جرأت می‌توان گفت که یکی از این فرومایه‌گان، فرخ نگهدار می‌باشد. وی اخیراً و در گفت‌گو با اخبار روز اعلام نمود که "دلم می‌خواست مثل بیژن باشم". فارغ از آن‌که، هر خواست و آرزویی، در باوری عمیق، بی برگشت، به آرمان رهایی‌بخش میلیون‌ها انسان رنج‌دیده، از زیر سلطه‌ی نظام‌های امپریالیستی‌ست؛ فارغ از آن‌که، همردیف شدن با بیژن جزنی و حمید اشرف، مسعود احمدزاده و دیگر یاران‌شان، مستلزم شجاعت و جسارتِ نظری - عملی، در برابر قداره‌بندان و زورگویان - و آن‌هم - در میادین متفاوتِ مبارزاتی‌ست.

به‌هر حال، تاریخ جنبش کمونیستی و مقاومت و سستیِ عناصرِ درون آن، در برابر رژیم‌های ظلم و ستمی هم‌چون پهلوی و اسلامی، قابل تغییر، تفسیر و تغییر نیست. رسم شده است، هر کس و ناکسی، این‌روزها و به‌دلیل فقدان پیروان راهِ کمونیست‌های صدیق و عمل‌گرای آن‌زمان، دارد به‌گونه‌ای، راه و بی‌عملی خود را، به پای "رشد فکری" و در انطباق با قانون‌مندی‌های حاکم بر جامعه‌ی امروزی، می‌نویسد؛ مُد شده است و بسیاری، غرق در گذشته، و نوستالوژی مزمندان، تا به‌قول خویش، نفس تازه‌تری گیرند!! در چنین فضای بی‌عملی و بی‌حضور، کم نیستند، متأسفانه روز به روز دارد بر مقدار و بر میزان آن افزوده می‌گردد.

به‌طور قطع، دو نگاه، و دو برداشت، پیرامون چنین عناصرِ درمانده و مفلوک، و یا پیرامون میراث‌خواران و روزه‌داران سیاسی وجود دارد. بی‌گمان یکی را می‌توان در رکابِ عنصرِ فاسد و وابسته به افکار و اعمال سرمایه، توضیح داد و دیگری را، در حوزه‌ی ناباوران حقیقی و عملی ثنوری نوین انقلاب. لازم به ذکرست که موضوعِ فعلی و کنونی، نه دومی، بل، مربوط به گفته‌ها و آرزوهای "شیرین" فرخ نگهدار می‌باشد.

جای کتمان نیست که جنبش فدائی، علی‌رغم تأثیرگذاری بر جنبش‌های روشن‌فکری و اعتراضی جامعه، در تاریخ‌چه مبارزاتی خود، به‌مانند همه‌ی جنبش‌ها، سر راست و بی‌شیله پبله نبوده است. استقامت، بُرداری و شجاعت، و در مقابل، ترس، تسلیم‌طلبی و عقب‌نشینیِ عناصر و سازمان‌ها را می‌توان از زمره خصائل آن بر شمرد. به دنباله‌ی آن‌ها الگوهای سیاسی - فکری و عملی، برای جوانان و آزادی‌خواهان، بسیار گویا و واضح است و هیچ‌کس، و یا با هیچ منطق و وصله پینه‌ای، نمی‌توان خود را، در بست و هم‌چنان، متعلق به آنان دانست و از کیسه‌ی آنان خُورد. چنین افکار پوسیده‌ای، تاریخ مصرفی خواهند داشت و به مرور زمان، از درون خواهند گنبد. مضافاً این‌که، نمی‌توان تا پایانی عمر خود، حافظه و اسناد تاریخی را به بازی گرفت و آنانرا، بر اساس تمایل حقیر خود جابه‌جا نمود. چرا که پرونده‌ها، در تمامی حوزه‌ها و آن‌هم با شفافیت تمام، رو است و عنصر آگاه و جنبش‌های اعتراضی توده‌ای، حساب عناصر و سازمان‌های متعرض به منفعت سرمایه را، با حساب آن عناصر و سازمان غیر متعرض و تسلیم‌طلب، متمایز می‌سازند. در حاشیه، ناگفته نماند، که این‌ها خاصیت هر جنبش جوشنده و اعتراضی درگیر با حاکمان زورگوست و هر انقلاب و جنبش مبارزاتی‌ای هم، در درون خود، به تولید و به باز تولید، همراهان و غیر همراهان می‌پردازد؛ غیر همراهانی به‌مانند فرخ نگهدار که به درون جنبش و انقلاب رسوخ می‌نمایند تا مسیر اصلی آن‌ها را به انحراف کشانند.

در این میان، نیازی به روز شدن سیاست نیست تا به ماهیت فرخ نگهدار پی بُرد؛ نیازی به آن نیست تا پرونده‌ی فرخ نگهدار را زیر رو نمود، تا به افکار و به اعمال وی پی بُرد. وی با وقاحت تمام و به‌مانند همه‌ی حامیان سرمایه، در هر زمان و مکانی و با توسل به ریا و دروغ به‌میدان می‌آید - و حضور به‌هم می‌رساند - تا به تحریف حقایق جنبش چپ و عناصر درون آن، به‌پردازد. واقعیت این است که فرخ نگهدار، از درون جنبش فدائی سر در آورد؛ با خمینی همراه شد؛ با سپاه پاسداران نظام همکاری نمود و صدها عنصر چپ و مبارز را از دم تیغ گذراند؛ در زمانی کوتاه از سوی نظام طرد شد و در دوره‌ای دیگر، با جناح‌های رقیب حکومتی نشست و برخاست داشت؛ با افتخار و با شجاعت تمام به پای صندوق‌های رأی‌گیری نظام در خارج از کشور رفت، تا ستون جامعه‌ی "مدنی" را - و آن‌هم در زیر سلطه‌ی نظام امپریالیستی - علم نماید!!

البته موارد فوق، نه همه، بل، بعضاً سر تیتراهای فعالیت سیاسی فرخ نگهدار در این چندین دهه می‌باشد، بی‌گمان، دُور زدن و گشت و گذار بیش از این، به پرونده‌ی سیاسی فرخ نگهدار، نمی‌تواند تأثیری در کمی و کاستی شناخت، و یا در سبکی پرونده‌ی وی داشته باشد؛ چرا که فرخ نگهدار، از همان اوان، سرنوشت سیاسی خود را در خلافی خواسته‌های میلیون‌ها توده‌ی محروم نوشت. سرنوشت سیاسی‌ای که، بنای‌اش با کلاشی، دروغ‌گوئی و هم‌چنین با تخریب کمونیست‌ها و مبارزین پی ریخته شده است. وی دارد تلاش بسیار زیادی به‌خرج می‌دهد تا در دم و دستگاه‌های دولتی، جایگاهی دست و پا کند و به‌مانند، چند ساله‌ی اول حاکمیت جمهوری اسلامی، وظایف "خطیرش" را پی گیرد. به‌مانند همه‌ی جانبان بشریت و جیره‌خواران و چاپلوسان نظام، و به‌مانند همه‌ی بی‌تعلقان به افکار گذشته‌گان و جنبش فدائی، - و علی‌رغم اعلان "باز نشسته‌گی سیاسی" -، هم‌چنان در پی ردیف نمودن دروغ‌ها و تخریب صدیق‌ترین کمونیست‌های دهه‌ی چهل و پنجاه می‌باشد. عنصری که در میان بعضاً خودی‌های‌شان هم، به عنصر منفور، غیر واقع‌بین و راست اندیش تبدیل گردیده است!

در چنین چهارچوبه‌ای فرخ نگهدار، "فهرمان" درک و فهم نیازها و مطالبات توده‌های محروم و هم‌چنین "فالبین سیاسی"، در گوشه‌ای از مصاحبه‌ی خود، پیرامون بیژن جزنی و حمید اشرف می‌گوید: "با شناختی که از آنها دارم محال بود که آنها اعتبار آیه‌های مقدس را بیش از اعتبار چشم‌ها و گوش‌های خود تصور کنند. به یقین جای آنها نیز در کنار بقیه همین بازماندگان از طوفان‌های دهه 40 و 50 شمسی بود. من نمی‌توانم بیژن و حمید را امروز در مسیر دیگری، جز در مسیر همین تحول فکری بدنه اصلی فداییان خلق تصور کنم. اگر کسانی باشند که فکر کنند بیژن و حمید و دیگر بنیان‌گذاران جنبش فدایی در جایی در خارج از جای امروزین طیف کادرهای اصلی اقلیت و اکثریت قرار می‌گرفتند، اگر کسانی باشند که تصور کنند بیژن و دیگر جانباختگان در همان چارچوب‌های نظری آن روزین اسیر می‌مانند، به یقین در حق این عزیزان جفایی نابخشودنی مرتکب شده‌اند.

اگر کسی چنین فکر کند بیشتر ترحم و تاثر مرا نسبت به خود بخواهد انگیخت. آری. قبول دارم که هنوز هم موجوداتی انسانی در گوشه و کنار ممکن است پیدا شوند که یا به علت درماندگی در فهم تحول، یا به خاطر از ترس قبول مسوولیت، یا به خاطر یک تعلق عاطفی شدید، خود را از توجه به واقعیت و از تطبیق عمل سیاسی با زمان معاف می‌کنند. این درماندگی اما فقط رقت آور نیست. گاه بس گزنده نیز هست".

به یقین "افاضات" فرخ نگهدار را نمی‌توان در مغوله‌ها و در هم‌سوئی با آرمان مارکسیست - لنینیستی نوشت. نگاه‌ها - و چشم‌ها -، شنیدن‌ها - و گوش‌ها -، از منظر کمونیست‌ها، بر گرفته از حقایق زندگی جامعه‌ی بشری، و بر اجرایی مناسبات و قانون‌مندی‌های حاکم بر آن می‌باشد. مناسبات و روابط جامعه‌ی آن دیر هنگام‌ها - یعنی دهه‌ی چهل - که فرخ نگهدار دارد، از آن‌ها سخن می‌گوید، با این زود هنگام‌ها و زمانه - یعنی از زمان قدرت‌گیری رژیم جمهوری اسلامی تاکنون - تفاوت ماهوی‌ای نه‌کرده است و سردمداران هر دو نظام و علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، در رکابی واحد، و آن‌هم به یمن ارگان‌های سرکوب‌گر ریز و درشت‌شان، به سرکوب جنبش‌های اعتراضی پرداخته و هم‌چنین این‌روزها، دارند با توسل به آیه‌های آسمانی، سیاست‌های ضد انسانی‌شانرا، به توده‌های محروم و دربند تحمیل می‌کنند. "آیه‌های مقدس" آن‌زمان، آیه‌های شکستن سکوت و خفقا، هم‌وار

نمودن راه رهائی توده‌ها، از زیر ظلم و ستم شاهنشاهی بوده است؛ ظلم و ستمی که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، با شتابی صد چندان و به همت و به یاری امثالی همچون فرخ نگهدار، پیش‌روی خود ساخته‌اند. واقعیت این است که نه حال، بلکه از همان زمان، فرخ نگهدار، مسیر خود را با مسیر حمید و بیژن مجزا نمود و از همان زمان، چشم‌ها و گوش‌ها، گونه‌گونه می‌دید و می‌شنید. چرا که آن عزیزان و جان‌باخته‌گان، هویت سیاسی خود را در تخالف با هویت سیاسی فرخ نگهدار نوشتند. آن دو، یار و یاور جنبش‌های اعتراضی و کمونیست‌ها و مبارزین بودند و این یکی، - یعنی فرخ نگهدار -، سد و سرکوب‌کننده‌ی جنبش‌های اعتراضی و به زیر تیغ کشاندن هزاران عنصر کمونیست، مخالف و مبارز بوده و می‌باشد. "افتخار و اعتبار سیاسی" فرخ نگهدار، در ذوب شدن و در همراه شدن با طبقه‌ی سرمایه‌داری و تسلیم‌طلبی‌ست، افتخار و اعتبار آن رفقا، در هم‌سو شدن با منافع میلیون‌ها انسان دردمند و ستم‌دیده می‌باشد. به یقین و به درست، خواننده و شنیده‌ایم که، در آن زمان و در هنگام "عفو ملکوکانه" شاهنشاهی، نه بیژن جزنی در کنار فرخ نگهدار بود و نه حمید اشرف به‌مانند وی، میدان را ترک و راهی دیاری دیگر گردید. با این اوصاف تفاوت بس عظیمی‌ست مابین عنصر مقاوم و مبارزی همچون بیژن و حمید، با عنصر تسلیم‌طلبی همچون فرخ نگهدار. به گمانی - و بزعم فرخ نگهدار -، آن دو به خطا رفتند که با وی همراه نه‌شدند، تا مردم و جنبش کمونیستی را به نابودی کشانند؛ به خطا رفتند آن دو، که به‌مانند فرخ نگهدار، از "عفو ملکوکانه" شاه جلاد به‌دور ماندند تا در "فردای انقلاب" و به‌مانند وی، سیاست خیانت و وفاداری به منفعت سرمایه را پی گیرند!!

فرخ نگهدار می‌خواست مثل بیژن باشد! اما سر از شاه و خمینی در آورد؛ می‌خواست، جامعه را از شر ناملایمات سیاسی نجات دهد، اما سیاست تخریب زنده‌گانی میلیون‌ها انسان دردمند و لت و پار نمودن فرزندان‌شانرا در پیش گرفت. فرخ نگهدار از همان آغازین، راه خود را، با راه حمید و بیژن مجزا نمود و از همان آغاز، سرمایه بر ماهیت، بر بی‌پرسی و بر بزدلی وی پی بُرد و به جان جنبش، سازمان‌ها و عناصر کمونیست انداخت. راه فرخ نگهدار، راه پشت‌پا زدن به آرمان مردمی و راه تخریب و لجن‌پراکنی به جان‌باخته‌گان دهه‌های چهل و پنجاه و بعد از آن بوده و می‌باشد.

مضافاً این‌که "فالیین سیاسی" این‌دوره، بر این باور است که، راه و جایگاه بنیان‌گذاران سازمان، همان راه و جایگاهی بود که سران اکثریت و اقلیت در پیش گرفته‌اند. چگونه چنین احکام سخیفی را صادر نمود، تا بی‌پرسی‌ها و بر جنایت‌کاری‌های خود سرپوش گذاشت؟ چگونه می‌توان به‌خود قبولاند که بیژن و حمید و به‌مانند فرخ نگهدار، تسلیم سرمایه شده و در کنار دجال‌ترین عناصر، به سرکوب و دستگیری کمونیست‌ها و مبارزین گردن می‌نهادند؟! چنین نگاه و ارائه‌ی چنین جمع‌بندی مزورانه از آن عزیزان، چیزی جز خیانت آشکار، به آرمان مردمی نیست. پرونده‌ی سیاسی آن رفقا در برابر شکنجه‌گران نظام‌های امپریالیستی و سرکوب‌گران جنبش‌های کارگری - توده‌ای بسیار آشکار است، به یقین می‌توان اعلام نمود که جایگاه بنیان‌گذاران سازمان، جایگاه امروزی فرخ نگهدار و هم‌ردیف‌اش نه‌بود؛ به یقین هم می‌توان اعلام نمود که وفاداری به آرمان آن رفقا، نه در "عقب‌مانده‌گی" فکری و یا به‌خاطر ترس از "قبول مسئولیت‌ها" و "قوم و خویشی"، بل، در پذیرش و در باوری به تئوری نوین انقلاب و آن‌هم تا سر حد سرنگونی و قطع کامل سلطه‌ی امپریالیستی در ایران می‌باشد. بسیار آسان بوده - و می‌باشد - تا به‌مانند فرخ نگهدار، و آن‌هم تحت لوای تحول فکری، به منافع کارگران و زحمت‌کشان پشت نمود و از سرمایه، طلب برسمیت شناختن حقوق پایه‌ای مردم و برقراری جامعه‌ی "مدنی" را داشت. در حالی‌که جامعه‌ی مدنی تعریف شده‌ی آن رفقا، در مغایرت با اندیشه‌ها و تمایلات شخصی فرخ نگهدار قرار داشته و دارد. آن رفقا، برای رفع بی‌عدالتی‌های موجود درون جامعه، به‌میدان آمده بودند و تا آخرین لحظه و علی‌رغم رو در رویی با شکنجه و مرگ، از ادامه و وفاداری به آرمان و راه‌شان باز نه‌ماندند. گزنده‌گی سخن و حدیث بی‌هوده، در آن است که، نمی‌توان با سوءاستفاده از نام و اعمال آن رفقا، بر ندانم‌کاری‌ها، بر خیانت‌کاری‌ها و بر بی‌باوری‌های عملی خود سرپوش گذاشت.

خواستن و افسانه‌ای شدن بیژن، حمید، مسعود، پویان و همه‌ی جان‌باخته‌گان و باورمندان دهه‌ی چهل، نه در پس کشیدن از مبارزه و همراه شدن با حامیان و سرکوب‌گران بشریت، بل در ایستاده‌گی و در پای‌داری عمیق سیاسی - عملی ممکن‌پذیر است. سیاست و عملی که، فرخ نگهدار، فاقد پتانسیل اولیه‌ی آن بوده و می‌باشد و بی‌جهت هم دارد، دست و پا می‌زند، تا تاریخ جنبش کمونیستی - مبارزاتی و عمل‌کرد عناصر درون آنرا، به بی‌راهه به‌کشاند و وارونه جلوه می‌دهد. فرخ نگهدار، به‌داند که مدت‌هاست، مردم و جنبش‌های اعتراضی رادیکال، حساب وی را با حساب بنیان‌گذاران سازمان و دیگر همراهان‌اش، مجزا نموده‌اند و به انتظار نشسته‌اند، تا جایگاه سردمداران نظام‌های امپریالیستی و حامیان ریز و درشت‌شان و از جمله فرخ نگهدار را، در هنگامه و در فردای انقلاب، تعیین نمایند. مجال و راه خروجی نیست و طبعاً سیر تاریخ، مسیر و خلافِ راه، عناصری همچون فرخ نگهدار را طی خواهد کرد.

3 مه 2015

13 اردیبهشت 1394

لینک مطلب

<https://tabaqe.com/?p=3375>